

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مكتبة دارالعلوم
دارالعلوم

[illegible][illegible]

چون از ضربت سینه میشتن او را
 که ضربت اول از قفسه یعنی
 عادتش کن گفت ضربت دوم
 با نیزه بدون ملاطافه از او فریاد
 مثل اختتام بر صداقت شکایت
 قول شایسته قاصد خدا
 و یا اختتام بر حسن چون اله افق
 و مثل ذلالت دیدن صورت
 قاتلش الذی مرتفع

[illegible]

بصدق بکذب صفت نتوان کرد و آن بر چند قسم است امر چون **اضرب**
 و نفی چون **لا تضرب** و استعظام چون **هل ضرب زيد و منی چون کنت**
زيد الحاضر و و زجر چون **لعل عمر انکائب و عقود چون بعثت**
و تد چون یا الله و عرض چون اکاکتزل بنا کف نصیب خیرا و قسم
چون والله لا ضربین زید و **عجب چون ما احسنه و احسن به**
فصل بدانکه مرکب غیر مفید آنست که چون قابل بیان سکوت کند
 سامع را خبری یا طلبی حاصل نشود و آن بر سه قسم است اول مرکب
 اصنافی چون **علام زید جز و اول** را مضاف گویند و جز و دوم را
 مضاف الیه و مضاف الیه همیشه محسوس و باشد و دوم مرکب بنائی
 و او آنست که دو اسم را یکی کرده باشند و اسم دوم متضمن حرفی
 باشد چون **احد عشر تا تسعة عشر** که در اصل **احد و عشر** و تسعة
 و عشر بوده است و او را حذف کرده هر دو اسم را یکی کردند و هر دو جز
 مبنی باشد بر فتح الاثناعشر که جز و اول مرکب است سوم مرکب
 منع صرف و او آنست که دو اسم را یکی کرده باشند و اسم دوم متضمن
 حرفی نباشد چون **بعثک و حضر هو** که جز و اول مبنی باشد

[illegible]

چهارم اسمای موصوله و این دو قسم را مبهمات گویند

[illegible]

[illegible]

در هر سال ۱۲
مجلس است که در آن
در هر یک از این
کتابها و تفاسیر
و تفسیرات و تفاسیر
و تفاسیر و تفاسیر
و تفاسیر و تفاسیر
و تفاسیر و تفاسیر

آفست که ولایت کند پیش از دو سبب آنکه تفسیری در واحد کرده باشند
 فقط چون رجال یا تفسیر چون فلک که واحدش نیز فلک است بدون
 فعل و جمعش هم فلک بر وزن است بر آنکه جمع باعتبار لفظ بود و قسم
 جمع تکسیر و جمع تصحیح جمع تکسیر آنست که بنای واحد در وسلامت نباشد
 چون رجال و مساجد و آب و بنی جمع تکسیر در ثلاثی بسماع تملق
 دارد و قیاس برادر و محالی نیست اما در رباعی و خاصی بر وزن قلیل
 آید چون جعفر و جعفر و جعفر و جعفر و جعفر و جعفر و جعفر و جعفر
 و جمع تصحیح آنست که بنای واحد در وسلامت ماند و آن بر دو قسم است
 جمع مذکر و جمع مؤنث جمع مذکر آنست که واوی ماقبل مضموم یا یائی
 ماقبل مکسور و نونی مفتوح و ر آخرش پیوند چون مُسْلِمُونَ
 و مُسْلِمَاتٌ و جمع مؤنث آنست که الفی یا تائی یا آخرش پیوند چون
 مُسْلِمَاتٌ و بد آنکه جمع باعتبار معنی بر وزن نوعست جمع قلت و جمع
 کثرت جمع قلت آنست که بر کم از ده اطلاق کنند و آنرا چهار
 بناست افعَل مثل اَکَل و اَفْعَال چون اقْوَال و اَفْعَلَة مثل اَعْوَدَة
 و فَعْلَة چون غِلْمَة و دو جمع تصحیحی الف و لام یعنی مُسْلِمُونَ و مُسْلِمَاتٌ

و چون کثیر است که بخواهد بیشتر از ده اطلاق کنند و اینها آن هر چه غیر از این شش است
 فصل بدانکه اعراب اسم سه است رفع و نصب و جر اسم ممکن با اعتبار
 وجه اعراب بر شش زده قسمت اول مفرد منصرف صحیح چون دید
 و دوم مفرد منصرف جاری مجرای صحیح چون دکتو سوم جمع مکسر
 منصرف چون بر جبال و بر جبالان بضم باشد و نصب بفتح و جر بکسر
 چون جاکوئی دید و دکتو و بر جبال و دکتو و دکتو و دکتو و دکتو
 و مکرر دید و دکتو و بر جبال چهارم جمع مؤنث سالم رفعت
 بضم باشد نصب و جر بکسر چون هنر مسلمات و کرایت مسلمات
 و مکرر مسلمات پنجم غیب منصرف و آن اسمی است که دو
 سبب از اسباب منع صرف در و باشد و اسباب منع صرف
 نه شش عدل و وصف و تائید و معرفه و جمعه و جمع و ترکیب و وزن
 و الف و نون زائدتان چون عمر و عمر و عمر و عمر و عمر و عمر
 و ابن و عمر و عمر و عمر و عمر و عمر و عمر و عمر و عمر و عمر و عمر و عمر
 باشد و نصب و جر بفتح چون جاء عمر و کرایت عمر و عمر و عمر و عمر و عمر
 ششم اسمی سه کثیر در وقتیکه مضاف باشند بغیر یای مذکر چون

این چهار صفت
 وادی هستند و در این
 وادی و نمودن و زود
 آن حضرت که در این
 آن حضرت که در این
 آن حضرت که در این
 آن حضرت که در این
 آن حضرت که در این
 آن حضرت که در این
 آن حضرت که در این

اب و اح و حم و هن و هم و ذ و مال رفشان بواو باشد و نصب با
 و جریا چون جاء ابوک ویرایت ایاک و مررت بایک مقم
 متنی چون رجلا ن ستم کلا و کتا مضاف بمضمون اثنان اثنان
 رفشان بالغ باشد و نصب جریای ماقبل مفتوح چون جاء رجلا ن
 و کلاهما و اثنان و رایت رجلا ن کلیهما و اثنان و مررت
 بر رجلا ن و کلیهما و اثنان و هم جمع مکرر سالم چون یسلون یا هم
 او و و از و هم عشرون تا تسعون رفشان بواو ماقبل مضموم
 باشد و نصب جریای ماقبل مکسور چون جاء مسلی ن و او و مال عشرون
 رجلا و رایت مسلی ن و او و مال و عشرون رجلا و مررت
 بمسلی ن و او و مال و عشرون رجلا سیم و هم اسم مقصور و آن
 اسمیست که در آخرش الف مقصوره باشد چون موسی چهار و هم غیر جمع
 مکرر سالم مضاف بیای مشکله چون رفشان بتقدیر مضموم باشد
 و نصب بتقدیر مفتوح و هم بتقدیر مکسور و در لفظ بهیسه یکسان باشند
 چون جاء موسی و غلامی و رایت مؤنسی و غلامی و مررت
 و مؤنسی و غلامی پانز و هم اسم مقصور و آن اسمیست که آخرش

این چهار صفت
 وادی هستند و در این
 وادی و نمودن و زود
 آن حضرت که در این
 آن حضرت که در این
 آن حضرت که در این
 آن حضرت که در این
 آن حضرت که در این
 آن حضرت که در این

این چهار صفت
 وادی هستند و در این
 وادی و نمودن و زود
 آن حضرت که در این
 آن حضرت که در این
 آن حضرت که در این
 آن حضرت که در این
 آن حضرت که در این
 آن حضرت که در این

این چهار صفت
 وادی هستند و در این
 وادی و نمودن و زود
 آن حضرت که در این
 آن حضرت که در این
 آن حضرت که در این
 آن حضرت که در این
 آن حضرت که در این
 آن حضرت که در این

۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰

یا قاضی باشد چون قاضی رخصت بقدر ضمه باشد و نصبش بقوم
 لفظی و جرش بقدر کسره چون جاء القاضی و ساریت القاضی و غیره
 یا القاضی ساز و هم جمع مذکر سالم مضاف بیای میگویم چون مُسَلِّی
 رخصت بقدر واو باشد و نصب جرش بیای ماقبل مکسور چون هوکاء
 مُسَلِّی که در اصل مُسَلِّیون بود و نون باضافت ساقط شد و او و یا
 جمع شده بودند و سابق ساکن بود و او را بیابدل کردند و یا را در یا
 او خاتم کردند مُسَلِّی شد ضمه میم را کسره بدل کردند و لکیت مُسَلِّی و کُت مُسَلِّی
 فصل بدانکه اعراب مضارع سه ست رفع و نصب و جزم فصل
 مضارع باعتبار وجه اعراب بر چهار قسم است اول صحیح و دوم خمیر
 یازم و جمع برای تشبیه و جمع مذکر و برای واحد مؤنث مخاطبه رخصت بقدر
 باشد و نصب بفتح و جزم بسکون چون هو یَضْرِبُ و لَنْ یَضْرِبَ و لَمْ
 یَضْرِبْ و و هم مفرد معتل و او ی چون یَعْزُ و و یائی چون یَرْتَحِی رخصت
 بقدر ضمه باشد و نصب بفتح لفظی و جزم بحذف لام چون هو یَعْزُ و
 و یَرْتَحِی و لَنْ یَعْزُ و و لَنْ یَرْتَحِی و لَمْ یَعْزُ و لَمْ یَرْتَحِی و و هم مفرد معتل
 الفی چون یَرْتَحِی رخصت بقدر ضمه باشد و نصب بقدر فتح و جزم

۱۳۰

۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰

۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰

[illegible]

۱۵
 تقابل است و بعضی دیگر گفته اند
 آیه و در آن جهشت ازین است
 ایستاد بر پیرایه و در آن
 عین تأمل را که در آن
 و بی آن برای بدل و تقابل و بعضی
 علی و من و در بار غیر آن
 و بیازی است و استلزامی

درین سفر درین سال یکایک
 من و آن هم در این راه
 معصوم و مظلوم
 مظلوم و مظلوم
 ابرار و درویش
 ابرار و درویش

بدانکه هیچ فعل غیر عامل نیست و افعال در عمل بر دو گونه است قسم اول معروف
قسم دوم ناشی از غیر معروف چون می و کا و تا هم باشد یا ناقص چون کان و صا تا
بدانکه فعل معروف خواه لازم باشد خواه متعدی فاعل یا مفعول کن چون قائم
ای فعلیک است و بنا بر این علی یا ضی یا غی یا هر کدام را می گویند
و هر یک از اینها را می گویند و هر یک از اینها را می گویند
و هر یک از اینها را می گویند

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

و احباب با شکر

[illegible]

هو و ان بهم را چيز كند
 كه از اين بهر است گاهي
 كه از اين بهر است گاهي
 كه از اين بهر است گاهي

منشعق و اولیاد است بدین
صورت خورشید خورشید
منشعق و بنویست آن چنانکه در کتاب
نیز این چنانست که در کتاب
ما را است اما بدینست که در کتاب
شی و با اینست که در کتاب
بنویست که در کتاب
منشعق و بنویست آن چنانکه در کتاب
نیز این چنانست که در کتاب
ما را است اما بدینست که در کتاب
شی و با اینست که در کتاب
بنویست که در کتاب

[illegible]

نویسنده: دکتر محمد علی
موضوع: تاریخ و جغرافیه
تألیف: ۱۳۰۵
مطبع: مطبعه...

[illegible]

در این غرض که اکثر از این سخن
 عیاض بنا بر حدیث شد و در این
 بنای آن قسم تقاض شد و در این
 در این غرض که اکثر از این سخن
 عیاض بنا بر حدیث شد و در این
 بنای آن قسم تقاض شد و در این

[illegible]

٢٥

عالم ویرات رجا عالم و مرت
صفت بحر و جارب چون جارب
صفت منصوب تا صب و دق
صفت مرفوع را فتن و دق
میکویند و نیز بعضی عالم نیست
بجای زید خطاب زید خطاب
التم رافع مضارع موق

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible]

و بعد از آنکه در وقت نماز و دعا و تلاوت قرآن
و غیر اینها که در وقت نماز و دعا و تلاوت قرآن
و غیر اینها که در وقت نماز و دعا و تلاوت قرآن

فصل سوم در حروف غیر علامه و آن شازده قسم است از حروف تنبیه
و آن شش است الا و اما و او و و هم حروف ایجاب آن شش است ثلثه
و کای و اجل و ای و غیره و آن سوم حروف تفسیر و آن دوست ای و اول
القول تعالی ناکینه آن یا که ابراهیم چهارم حروف مصدریه و آن سه
ما و ان و ان و ما و ان در فعل رویت تا فعل معنی مصدریه باشد
حروف تخصیض و آن چهار است الا و لا و لو و اما ششم حروف توقیع
و آن قدست برای تحقیق در ماضی و برای تقریب ماضی بحال و در مضارع
برای تقلیل ماضی حروف استفهام و آن سه است ما و همزه و آن ششم
حروف روع و آن کلاست بمعنی بازگردانیدن و بمعنی تحذیر آمده است
چون کلا سوف تعلمون مهم تنوین و آن پنج است تکلن چون نیک
و تنکی چون صبه ای اسکت سکوت کما فی وقت ما اصابه بغیر تنوین
غناه اسکت الشکوت الان و عوض چون یومئذ و متعابله چون
سئل ان و ترنم که در اخبار باشد شهر اقلی اللوم عاذل و العتاب
قولي ان اصبت لقد اصابک و تنوین ترنم در اسم و فعل و حرف
و داما چهار اولین خاص است با هم و پنجم نون تاکید در آخر فعل مضارع

[illegible]

۱۰ اصل با شهادت من است که این
 ۱۱ شهادت لفظی را در این کتاب
 ۱۲ اصل و حدیث است که این
 ۱۳ شهادت لفظی را در این کتاب
 ۱۴ اصل و حدیث است که این
 ۱۵ شهادت لفظی را در این کتاب
 ۱۶ اصل و حدیث است که این
 ۱۷ شهادت لفظی را در این کتاب
 ۱۸ اصل و حدیث است که این
 ۱۹ شهادت لفظی را در این کتاب
 ۲۰ اصل و حدیث است که این

[illegible]

چون بحث شنی کتاب نیز بود برای فایده طلبان و دانه

بدانکه استثنای لفظی است که ذکر باشد بعد الا و اخوات آن یعنی غیر و سوس
 و اما شایع و عدا و ماخلوا و عدا و لیس و لا یکن تا ظاهر هرگز و دکه منسوب نیست
 بسوی استثنای نه نیست کرده شده است بسوی ماقبل وی و آن بر دو قسم است
 متصل و منقطع متصل آنست که خارج کرده شود از متعدد بلفظ الا و اخوات وی
 مثل چاکه فی القوم الا زید پس بید که در قوم داخل بود از حکم بی خارج کرده
 و منقطع آن باشد که مذکور شود بعد الا و اخوات وی و خارج کرده شود از متعدد
 بسبب آنکه استثنای داخل نباشد در استثنای منته مثل جاء فی القوم الا حاکم که
 حاکم در قوم داخل نباشد بلکه آب استثنای بر چهار قسم است اول آنکه اگر استثنای بعد الا
 در کلام موجب شود پس استثنای همیشه منصوب باشد نحو جاء فی القوم الا زید
 و کلام موجب آنکه در آن نفی و تنهاف نام نباشد و همچنین در کلام غیر موجب اگر
 استثنای از استثنای منته مقدم گرداند منصوب خوانند نحو ما جاء فی الا زید الا حاکم
 و استثنای منقطع همیشه منصوب باشد و اگر استثنای بعد الا و عدا واقع شود بر وجه
 اکثر علما منصوب باشد و بعد ماخلوا و عدا و لیس و لا یکن همیشه منصوب باشد

و اما استثنای که ماخلوا و عدا و لیس و لا یکن تا ظاهر هرگز و دکه منسوب نیست
 بسوی استثنای نه نیست کرده شده است بسوی ماقبل وی و آن بر دو قسم است
 متصل و منقطع متصل آنست که خارج کرده شود از متعدد بلفظ الا و اخوات وی
 مثل چاکه فی القوم الا زید پس بید که در قوم داخل بود از حکم بی خارج کرده
 و منقطع آن باشد که مذکور شود بعد الا و اخوات وی و خارج کرده شود از متعدد
 بسبب آنکه استثنای داخل نباشد در استثنای منته مثل جاء فی القوم الا حاکم که
 حاکم در قوم داخل نباشد بلکه آب استثنای بر چهار قسم است اول آنکه اگر استثنای بعد الا
 در کلام موجب شود پس استثنای همیشه منصوب باشد نحو جاء فی القوم الا زید
 و کلام موجب آنکه در آن نفی و تنهاف نام نباشد و همچنین در کلام غیر موجب اگر
 استثنای از استثنای منته مقدم گرداند منصوب خوانند نحو ما جاء فی الا زید الا حاکم
 و استثنای منقطع همیشه منصوب باشد و اگر استثنای بعد الا و عدا واقع شود بر وجه
 اکثر علما منصوب باشد و بعد ماخلوا و عدا و لیس و لا یکن همیشه منصوب باشد

افعال باشند و اسمیکه
 اینها باشد و منفوب و منقول
 از اسامی و سوس و سوا و
 استثنای منقطع از دانه برای
 بعد اینها واقع میشود و غیر در
 استثنای بر افعال و اسامیکه
 استثنای بر افعال و اسامیکه
 در آخر بحث مذکور است ۱۲

نحو جاءني القوم خلا زيدا وعدا زيدا ثم ووم انك مستثنى
 بعد الاداء كلام غير موجب واقع شود و مستثنی منه هم مذکور باشد پس در آن دو وجه است
 یکی آنکه منصوب باشد بربیل استثناء و دیگر آنکه بدل باشد از ما قبل خویش چون
 ما جاءني احد الا زيدا او لا زيدا و سوم آنکه مستثنی منفرغ باشد یعنی
 مستثنی منه مذکور نباشد و در کلام غیر موجب واقع شود پس اعراب استثنی بالا درین
 صورت بحسب احوال مختلف باشد نحو ما جاءني الا زيدا و ما رايت الا زيدا
 و ما قرئت الا زيدا و چهارم آنکه مستثنی بعد لفظ غیر و سومی و سوار واقع شود
 پس استثنی را مجرور خوانند و بعد حاشا بر مذرب کثرت مجرور باشد و بعضی نصب
 هم جائز دانسته اند چون جاءني القوم غير زيدا و سواي زيدا و سواي زيدا
 و حاشا زيدا و بدانکه اعراب لفظ غیر مثل اعراب استثنی بالا باشد در جمیع صورتهای
 مذکوره چنانکه گوی جاءني القوم غير زيدا و غير حجار و ما جاءني غير
 زيدا القوم و ما جاءني احد غير زيدا و غير زيدا و ما جاءني غير زيدا
 و ما رايت غير زيدا و ما قرئت غير زيدا و بدانکه لفظ غیر موضوعست برای
 صفت و گاه برای استثناء آید چنانکه الا برای استثناء موضوعست و گاه در
 استعمال شود قوتی که کان فیها الهة الا الله لفسد کلامی که میگوید لا اله الا الله

والجوزة توضع يكون اعراجها كما عرّبه وهي خمس النعت والتاكيد
والمعطوف بحرف العطف وتعرفه والبديل وعطف البيان والمبني
المضمرات واسماء الاشارة والموضولات والكليات واسماء الافعال
واسماء الاصوات وبعض الظروف ايضا الاسم على قسمين مشتق وجبا
فالمشتق اسم الفاعل واسم المفعول والصفة المشبهة واسم الزمان
واسم المكان واسم الآلة والجماد مساواة كالمصدر وغيره والماضي مضارع
والامر بلا لام والامر بها وتسمى فالماضي الامر بلا لام بنين واسماها معا
ثم المضارع يرتفع اذا تجرد عن الناصب الجازم ويتصّبب لناصره فيجرم
بالبجازم وتسمى ذكر ان الناصب الجازم في بحث الحرف واما الامر باللام
فيعجزه ان ابداهم علم ان الفعل لا يؤم او متعد فاللازم لا يقتضي مفعولا به
مثل جاز وقت الصلوة والمتعدي ما يقتضيه وهو على ثلاثة انواع متعد الى
مفعول به واحد كضرب ومتعد الى مفعولين مثل علم واعطى او متعد الى
ثلاثة مفاعيل نحو اعلم واكرم ومنه حروف عاملة ومنه حروف غير عاملة
فالعاملة الجوار هي سبعة عشر فالبار والطار والكاف واللام والواو
والميم ومنه حروف غير عاملة وهي حاشا ومن وعن وعلى وحتى وفي ورسا

[illegible]

A blank, lined page from a notebook. The page features horizontal ruling lines and a vertical margin line on the left side. The paper is heavily stained and discolored, with a large, dark, irregular mark near the top center. The overall appearance is that of an old, worn document.

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم
شعده صلياً وسلم بافتتاح هو استغاث اعلم ان اصل الكلمة على اربعة اوجه
الاستغاثه والاستغاثه والاستغاثه والاستغاثه
اسميه وفعليه وظرفيه وشرطيه فالاسميه ما يتركب من المبتدأ والخبر مثل زيد
فانم والفعليه ما يتركب من الفعل وفاعله مثل قام زيد والظرفيه ما يتركب
من الظرف وفاعله مثل عندى مائى والشرطيه ما يتركب من الشرط والجزء الشرطى
الكميئى كالمركب وصنفه الحمله تسعة المبيته ما يبين الكلام السابق الجملى مثل
الكلمة على ثلثة اقسام اسم وفعل وحرف المعللة ما يعلل ما قبلها مثل قوله عليه
السلام لا تصوموا فى نذره الايام فانها ايام اكل وشرب يعال المعصية ما وقعت
بين الكلامين بالعلق بينهما مثل قال ابو حنيفة رحمه الله الفقيه فى الوضوء ليست
بشرط الاستانفة ما يبين سوال السائل مثل لما رقت نيدا لانه فاعل التيجية
ما يتركب من الكلام السابق نحو الخمر مختص بالافعال مختص بالاسماء
فى الافعال خض وفى الاسماء جزم الابتدائية ما وقعت فى اول الكلام مثل الكلمة
على ثلثة اضرب المقطوعة ما وقعت بالارتباط شى بالتعدا مثل الباب الثانى فى
العوامل اللفظية القياسية التى اليها ما وقعت حالاً مثل جار فى زيد وابوه كالمعطوفة
ما عطف على سابقة وظاهرة كثيرة فى العبارات العربية كما تمت اعمل

[illegible][illegible]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين في العاقبة للمتقين في الصلوة على رسول محمد سيد العالمين في على
 آل وصحابة أجمعين علمي يا بني طحال المدعي أنك علمنا فإنا المبتدأ وخبره
 مرفوعان أما خبره فمرفوع والمفعول بمنصب خبر مرفوع
 والمفعول تام سيم فاعله أيضا مرفوع وخبره خبر تام
 وما ولا اثنين بلين واخواتها مرفوعة الاسم منصوب خبر نحو كان زيد قائما ولا ان
 ولكن المشددة وليست فعل منصوب وترفع الخبر نحو ان زيد قائم واما اذا اتصل بها
 ما الكاف فيبطل علمها نحو انما زيد قائم والجمال منصوب خبر جاري زيدا لكا ونظر فالزمان
 والمكان منصوبان أيضا نحو خرجت يوم الجمعة وقت خلفك التسمية منصوب خبر جاري
 عشرون سبعا واثم الاسم الجنبس كان نكرة غير مضافة فربوبي نحو لا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم

[illegible][illegible]

من الكلام المثبت كذلك منصوب نحو جازني القوم الازيدوا المستثنى
 من الكلام المنفي يجوز الرفع فيه على السبيل والتعصب على الاستثناء نحو جازني
 القوم الازيدوا والبيان في المنفي ضميرهم بالانوين نحو يازيد والكتاوي المضاف
 منه صوب بالانوين نحو ياعبد الله ومن ومن الى وفي وخلا على خفض الاسم نحو من
 وكذا البار والكاف نحو زيد وكذا حر وفت خفض المقسم به في البار والواو والتا
 لانه لا فصل كذا والمضاف اليه مجرور نحو غلام زيد والاعراب الاضافة مخصوصا
 بالانتم واعلم ان كل اسم في بيان من تسعة اسباب وسببها يكون موضع
 التثنية بالانوين وهي التعريف التانيث وزن اول الوصف والعلو والجملة
 والتركيب صيغة تنهي الجموع والالف النون الزائدتان واعلم ان اعراب اربعة
 اشياء يقع اعراب الاول في هي الصفة كجازني زيد ان العاقل واعطفت نحو جازني
 زيد وعمر والتاكيد نحو قام القوم كلم والبدل نحو قام زيد على النطاق بين الصفة
 والمفعول مثل اعراب التعريف والتكثير والتانيث والافراد والتثنية وجمع
 المعرفة ما يقع على شي بعينه وهي خمسة اوجه اسم العلم والضمير الاشارة وما في الالف
 واللام وما اضيف الى احد هذه الاربعة والكترة ما تقع على كل امرة كرجل وامرأة المذكر
 ما نحو عن الالف المقصورة والمرددة الزائدين التا التي تصير في الوقف والروايات

تاریخ اربعین و کربلا
در تاریخ اربعین و کربلا
در تاریخ اربعین و کربلا

یزدان
 ایچ سبکدوش تقدیر
 مثل عالمی پنجابی
 ولایت نامی و سرشت افغان
 وزیر عدولت و علم و ادب
 وزیر امور و عدولت
 جانشینان عدولت
 عمال و شایسته
 و خوشبینان و وزیر
 و همکاران و شایسته
 و همکاران و شایسته
 و همکاران و شایسته

۳۹
 غایت در کجایات دین است
 من شتر گاه در دوزخ
 است خاکی را که در کسین
 معنات ذریع و فعال تو
 من طوری که در کمال فاد
 کند سام و درین بیان
 فصل فصل و فصل
 فصل فصل و فصل

تفاتی است مغرب و در وقت
آن قیام از قیام با در وقت

شایان امر حاضر هم مهر بر خورم
 کویان اگر فتنه باشد باز در
 هم رفتن یعنی دست مرا که از کویان
 بدو مهر بر می آید باز در هم
 بخورم گفته دیگر از اطلاق بخورم
 باشد یعنی که در وصف
 او حاضر هم در پیشه منی
 به باشد و در این
 شایان امر حاضر هم مهر بر خورم
 کویان اگر فتنه باشد باز در
 هم رفتن یعنی دست مرا که از کویان
 بدو مهر بر می آید باز در هم
 بخورم گفته دیگر از اطلاق بخورم
 باشد یعنی که در وصف
 او حاضر هم در پیشه منی
 به باشد و در این

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

نفت آله کاین غیر شعل مستقی
حاجی مین آفتاب بحدیث ظل خدا
چون عای شاهزاده سال صبیح و مسا
نیش د عای شاهزاده که بر ضلالتی واجبست
در بند و داده فرشت عین ۱۱
با دمیاتی هر دو را تا هست امکان بقا
خبر ۱۲

بعد تو خد خداوند و در و مصطفی
 هستی عشق و غار معین الدین
 بر خلافت واجب پسند و نصرت
 نصرت و خضر اقبال و جاهد سلطنت

[illegible]

بیان عوامل النخوة والنوع

شیخ عبدالقادر جانی بیرم
باز فطی شد سماعی قیاس ای فتا

عامل اندر نحو سبب بر خستین فرمودند
عامل چیزی است که سبب او معنی مقتضی
اعراب تقوم پذیرد و کافی
معنوی از معنی و باشد که از کلمه افعلیه

[illegible][illegible]

<p>ان نو دیکان سماعی هفت گیر بر قیاس</p>		<p>ان سماعی سیزده نوع است بی رومی را</p>
<p>النوع الاول</p>		
<p>نوع اول هفت حروف مجزیه است</p>	<p>کاذرین یک بیت آمد جمله یحون و چرا</p>	
<p>النوع الثاني والثالث</p>		
<p>ان بابان کان لیت لکن فعل</p>	<p>نائب اسمند و رافع و جرسند ما و لا</p>	
<p>النوع الرابع</p>		
<p>واو یا و همزه و الایا و ای بیما</p>	<p>نائب سمن پس این هفت حرفی است</p>	
<p>النوع الخامس</p>		
<p>ان و لکن پس کی اذن این چار حرفی است</p>	<p>نائب قبل کنند این جمله اتم اقتضا</p>	
<p>النوع السادس</p>		
<p>ان و کم لما و لا هم و لای نمی نیز</p>	<p>پنج حرف جازم فاعله هر یک بیضا</p>	
<p>النوع السابع</p>		
<p>سن و ما و ما و ای حیثما اذما مته</p>	<p>اینها اتمی نه اسم جازمند مر فعل را</p>	

<p>این افعال از تالیف شده اند اما بحال متعارف نیستند و این افعال را در این کتاب مضارع است و این افعال را در این کتاب مضارع است و این افعال را در این کتاب مضارع است و این افعال را در این کتاب مضارع است</p>	<p>و دیگر افعال متعارف عمل چون هست آن کا و کربا و شکن دیگر عسی</p>	<p>و دیگر افعال یقین و شک و کان و دوام</p>
<p>و دیگر افعال یقین و شک و کان و دوام</p>	<p>چون در آید بر یکی منصوب سازد و هر دو را</p>	<p>و دیگر افعال یقین و شک و کان و دوام</p>
<p>و دیگر افعال یقین و شک و کان و دوام</p>	<p>چون در آید بر یکی منصوب سازد و هر دو را</p>	<p>و دیگر افعال یقین و شک و کان و دوام</p>
<p>و دیگر افعال یقین و شک و کان و دوام</p>	<p>چون در آید بر یکی منصوب سازد و هر دو را</p>	<p>و دیگر افعال یقین و شک و کان و دوام</p>
<p>و دیگر افعال یقین و شک و کان و دوام</p>	<p>چون در آید بر یکی منصوب سازد و هر دو را</p>	<p>و دیگر افعال یقین و شک و کان و دوام</p>
<p>و دیگر افعال یقین و شک و کان و دوام</p>	<p>چون در آید بر یکی منصوب سازد و هر دو را</p>	<p>و دیگر افعال یقین و شک و کان و دوام</p>

بسم الله الرحمن الرحيم

بهترین کلام حمد و ثناء است و خوشترین جمل نعت سید الانام علیه و آله
 و اصحاب الف الف تحية و سلام اما بعد مخفی مباد که بنده عاصی المتسک بفضل
 الله الهادی الی تحقیق فیض آبادی برای افادت مبتدیان سطرهای چند در
 تحقیق جمله و کلام از کتب معتبره مثل رضی و نهج و شرح صمدیه صدرالدین مدنی
 و غیره جمع نمودم و عمده المرام فی تحقیق الجملة و الکلام نام نهادم امید از
 ناظران با انصاف آنکه اگر خطای بینند یا صلاحش کوشند و اگر لغزشی یابند
 بذیل عفو بپوشند و از جوهر البهره فی التوفیق فی سبیده از نعمه الله تعالی
 بدان اسعدنی و اسعدک الله تعالی فی الدارین که لفظ موضوع یا خبر و
 بر جزو معنی دلالت میکنند یا اول را مرکب گویند و ثانی را مفعول و آن بر
 چهار گونه است یکی آنکه لفظ خبر ندارد چون همزة استفهام و و هم جزو
 و آن جزو دلالت ندارد و اصلا چون ذی مفعول جزو دال دارد و لیکن خبر
 معنی مقصود و دلالت ندارد چون عبد الله و یا کذا و حالت علیت و جبار
 جزو دلالت بر معنی مقصود و شبهه باشد لیکن دلالت مقصود و نحو مثل حیوان ناطق
 وقت علیت بر اشخاص انسانی المارکب بر دو نوع است ناقص تام آنکه مرکب است

۵۲
شما هست با ششید
۵۳
شما هست با ششید
۵۴
شما هست با ششید
۵۵
شما هست با ششید
۵۶
شما هست با ششید
۵۷
شما هست با ششید
۵۸
شما هست با ششید
۵۹
شما هست با ششید
۶۰
شما هست با ششید
۶۱
شما هست با ششید
۶۲
شما هست با ششید
۶۳
شما هست با ششید
۶۴
شما هست با ششید
۶۵
شما هست با ششید
۶۶
شما هست با ششید
۶۷
شما هست با ششید
۶۸
شما هست با ششید
۶۹
شما هست با ششید
۷۰
شما هست با ششید
۷۱
شما هست با ششید
۷۲
شما هست با ششید
۷۳
شما هست با ششید
۷۴
شما هست با ششید
۷۵
شما هست با ششید
۷۶
شما هست با ششید
۷۷
شما هست با ششید
۷۸
شما هست با ششید
۷۹
شما هست با ششید
۸۰
شما هست با ششید
۸۱
شما هست با ششید
۸۲
شما هست با ششید
۸۳
شما هست با ششید
۸۴
شما هست با ششید
۸۵
شما هست با ششید
۸۶
شما هست با ششید
۸۷
شما هست با ششید
۸۸
شما هست با ششید
۸۹
شما هست با ششید
۹۰
شما هست با ششید
۹۱
شما هست با ششید
۹۲
شما هست با ششید
۹۳
شما هست با ششید
۹۴
شما هست با ششید
۹۵
شما هست با ششید
۹۶
شما هست با ششید
۹۷
شما هست با ششید
۹۸
شما هست با ششید
۹۹
شما هست با ششید
۱۰۰
شما هست با ششید

حال نخیب است زیرا که او مستقبل است و هرگاه قصد نمانی که جمله شرطیه
 حال آید گویی جاءنی زید و هو من السال یعط یعنی جمله شرطیه را
 او لا حال گردانی نسوم و جمله حالیه از رابط ضرورت و جمله اسمیه بولو و ضمیر بر دو
 ربط داده میشود یا بحر و او یا بحر و ضمیر مثل و لا تقر بوا الصلوة و انتم مسکونی
 و لکن اكله الذئب و نحن عصبة و تری الذین کذبوا علی الله
 و جوهم مسعود و هرگاه جمله اسمیه بعد عاطف باشد مثل انیکر میباید جاءها
 باسنایا او هم قالون یا جمله اسمیه که مضمون جمله پوشش از ذلك
 الکتب لا یریک فیہ آوردن و او منسج باشد و در فعلیه که در ان فعل مضارع
 مثبت تغییر قد باشد بحر ضمیر کافی است مثل جاء زید تیسع و با و ضمیر
 و او واجب و مثل لیثوق و تینی و قد تعلمون انی رسول الله
 جمله تعلمون از او ضمیر و تو زونی واق است و اگر مضارع منفی باشد یا ما
 مثبت یا منفی از روی معنی مثل اسمیه است در اینکه رابط ضمیر و او هر دو میگرد
 و او یا بحر و ضمیر باشد تفصیلش اینکه اگر مضارع منفی بلاست مثل مثبت
 باشد در لزوم ضمیر و بحر و از او مثل و مالنا لا نقومن یا الله و اگر بواو یا یزید
 اصح مبتدا مقدر بود چنانکه تسبیل منصوص است و اگر منفی یلم و لا و اسوالن

[illegible]

۵۰
 منی آید مثل گلزار و کوهستان
 و چمنین درین جام منی که
 سودا با کافور نفس منی که
 بافتست پس اگر گدازد
 آدمی منی بیل عطف
 شنی علی نقیسه بودی ۱۱
 ۱۲ چو ای را زنجابید
 مراد هر آید منی و دایه
 که من فرستاده خدایم
 بسوی شما ۱۳
 ۱۴ و چیست کار که ایان
 بسیاریم بخداوند حق

شده ۱۳۵ از خصال واقع بهجت ایمان بابر در محل رنخت عالم و خدایه عالم من قال دینو با بید قول قصودیت باشد و این سوا هرگاه واقعه شود که وزیر که عذاب ۱۲

بسیار از اینها در کتابهاست و بعضی از آنها را در این کتاب ذکر کرده‌ام
 و بعضی از آنها را در کتابهای دیگر ذکر کرده‌ام و بعضی از آنها را در این کتاب ذکر کرده‌ام
 و بعضی از آنها را در کتابهای دیگر ذکر کرده‌ام و بعضی از آنها را در این کتاب ذکر کرده‌ام

قسم چهارم جمله که مضاف الیه واقع شود فعلیه باشد خواه اسمیه محال و خبر
 و مضاف اکثر ظرف زمان باشد مثل **وَإِذْ كُنْتُمْ قَلِيلًا وَنُزُولًا**
 و یا کنیای همانست که در این کتاب ذکر شده است
جمله را و مثل از چون **إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ** و گمان نیز و کسیکه با
 او قائلست مضاف بود مثل **لَمَّا جَاءَ نَصْرُكَ وَكَانَ الظُّفُرُ مَكَانًا**
 سوای حقیقت بجانب جمله مضاف نمیشود و در استعمال اکثر اضافت حقیقت
 بجانب جمله فعلیه بود **قسم پنجم جمله واقع در جواب شرط جازم یعنی آن و نحو**
مَحَلِّشْ جِزْمَتِ نَحْوِ مَنْ يُضِلُّ لَلَّهِ فَلَا هَادِيَ لَهُ و اگر برین جمله خبر
 از فحاییه در آید واجب بود اسمیت آن و وجود آن جازمه نحو **وَأَنْ تَصْبِرُوا**
سَبْعَةَ كَمَا فَكَرْتُمْ **إِذَا هُمْ يَقْطُقُونَ** و اگر این جمله مصدر
 بمضارع بود و مجزوم باشد لفظاً و محلاً و نحو **تَضَرَّبَ تَضَرَّبَ** **قسم**
ششم جمله ایست که تابع منفرد بود و محل او در رفع و نصب خبریه و متبوع
خواهد بود و این جمله نزد جمهور بر دو نوعست اول جمله منعت بهما که
از منعت واقع شود و آن در محل رفع و نصب جبر باشد و دوم جمله معطوف
بحرف مثل **وَلَمْ يَرَوْا إِلَى الظُّلُمِ فِي قَصَصِ صَافَاتٍ وَيَقْبِضُونَ وَرَحْمَتِي**
و این جمله این است که در این کتاب ذکر شده است و در این کتاب ذکر شده است

بسیار از اینها در کتابهاست و بعضی از آنها را در این کتاب ذکر کرده‌ام
 و بعضی از آنها را در کتابهای دیگر ذکر کرده‌ام و بعضی از آنها را در این کتاب ذکر کرده‌ام
 و بعضی از آنها را در کتابهای دیگر ذکر کرده‌ام و بعضی از آنها را در این کتاب ذکر کرده‌ام

بسیار از اینها در کتابهاست و بعضی از آنها را در این کتاب ذکر کرده‌ام
 و بعضی از آنها را در کتابهای دیگر ذکر کرده‌ام و بعضی از آنها را در این کتاب ذکر کرده‌ام
 و بعضی از آنها را در کتابهای دیگر ذکر کرده‌ام و بعضی از آنها را در این کتاب ذکر کرده‌ام

قسم هفتم جمله که تابع جمله واقع شود محل او در رفع و نصب هر چه حسب
 مقتضای باشد و آن یا معطوف باشد مثل نکند قائم و قعد ایق و یا بدل
 بشرطیکه از جمله متبوعه در ادای مراد او فی باشد مثل قول شاعر شعر
 اقول له ان الرجل لا یقین عندنا و الا فکن فی السیر و الهم و المسلمین
 ترجمه برای او گویند که ایستاده میان نزد ما ورنه پس شو در چنان سوار شو ای مسلمانان
 تمام شد جل بیفتگانه بر طبق تقسیم شش هزار الدین عالمی آماد و دیگر گفت
 علی صدر الدین الدینی شاعر صدیه که ابن هشام در معنی گفته از جمله که برای
 شان محلی از اعراب است یکی جمله استثنای است که محل او نصب است مثل
 لکست علیکم بمصیطیر لا آمن قوتی و کفر قیعد به الله العاکب الاکبر
 ترجمه مایمی گفته که کسی پیش از این خروفت بهمت بنصیص بر و تعرض نکرد و جمله
 پسند الیهاست مثل سقا علیکم مع انک مرتقم هر گاه سوار خیر باشد
 و را نذر تمم شده و مایمی گفته از جمله که برای شان محلی از اعراب است جمله
 ایست که ضلال واقع شود اما آن جل که برای شان محلی از اعراب
 نیز بر هفت نوع است نوع اول جمله استانفهام است و ابتدای نیز نام است
 لیکن اول اوضح و آن بدو گونه است یکی آنکه در ابتدای کلام آید خواه
 از روی انفا خواه از روی نیت اول چنانکه ابتدا گوئی نرید و قاعده

جمله ای که بعد از جمله واقع شود محل او در رفع و نصب هر چه حسب مقتضای باشد و آن یا معطوف باشد مثل نکند قائم و قعد ایق و یا بدل بشرطیکه از جمله متبوعه در ادای مراد او فی باشد مثل قول شاعر شعر اقول له ان الرجل لا یقین عندنا و الا فکن فی السیر و الهم و المسلمین ترجمه برای او گویند که ایستاده میان نزد ما ورنه پس شو در چنان سوار شو ای مسلمانان تمام شد جل بیفتگانه بر طبق تقسیم شش هزار الدین عالمی آماد و دیگر گفت علی صدر الدین الدینی شاعر صدیه که ابن هشام در معنی گفته از جمله که برای شان محلی از اعراب است یکی جمله استثنای است که محل او نصب است مثل لکست علیکم بمصیطیر لا آمن قوتی و کفر قیعد به الله العاکب الاکبر ترجمه مایمی گفته که کسی پیش از این خروفت بهمت بنصیص بر و تعرض نکرد و جمله پسند الیهاست مثل سقا علیکم مع انک مرتقم هر گاه سوار خیر باشد و را نذر تمم شده و مایمی گفته از جمله که برای شان محلی از اعراب است جمله ایست که ضلال واقع شود اما آن جل که برای شان محلی از اعراب نیز بر هفت نوع است نوع اول جمله استانفهام است و ابتدای نیز نام است لیکن اول اوضح و آن بدو گونه است یکی آنکه در ابتدای کلام آید خواه از روی انفا خواه از روی نیت اول چنانکه ابتدا گوئی نرید و قاعده

سند الدین واقع شده و از این قبیل است که در سوره فلق که را نذر تمم شده و مایمی گفته از جمله که برای شان محلی از اعراب است جمله ایست که ضلال واقع شود اما آن جل که برای شان محلی از اعراب نیز بر هفت نوع است نوع اول جمله استانفهام است و ابتدای نیز نام است لیکن اول اوضح و آن بدو گونه است یکی آنکه در ابتدای کلام آید خواه از روی انفا خواه از روی نیت اول چنانکه ابتدا گوئی نرید و قاعده

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

فصل اول در بیان احوال
جایز است این کتاب
در بیان احوال و عیوض
و غیره و چنانچه در
جواب سوالی که در
از پیشتر جایز می باشد
نقده اند و چنانچه در
کتاب در بیان احوال
نقده اند و چنانچه در

[illegible]

ابتدا سازم بنام پاک آن بی ابتدا
نیست در انشای کس مستند انشای خلیج
از پی آفرینش عالم گیرید از جمله خلق
معنی لفظ خدائی مدعای امر کن
شورش عشق از دل هم از لب محبوبی بدو
نسبت آدم با چون نسبت یضد فعل
خارج از حد و بیرومی صلوة آن احد

5101

[illegible][illegible]

اعتماد آنست که درین قیاس برای استقامت و در آن کتب که درین قیاس است

در آن کتب که درین قیاس است و در آن کتب که درین قیاس است

در آن کتب که درین قیاس است و در آن کتب که درین قیاس است

کری پی تسبیل حفظ مبتدی که در علم نحو
 به آن نگیری خروده گریابی در ولفظ هم
 کلمه لفظ مفرد و موضوع باشد پیدان
 پس مرکب از دو کلمه گاه میباشد مفید
 هست تا مگر آن کلام جمله هم در و نحو
 جز و اول اسم گمراشد بدان اسمیست
 جمله فعلیه تکیه پیش فعل و فاعلست
 اسم را باشد علامت اسم و متون جری
 اسم تقسیم بشو نظرهاست مضمت
 قال قال ایشنوی تا قلت قلنا همچنین
 همچنین بیا به تا ای انا تا شمار
 نکره هست و معرفه که نکره اسم جنس
 مخصوص است علامت موضوعات اعنی الذا

همچو اندک یا به خود نظم چندان بیتها
 نیست آسان نظم کردن سساکه به
 اسم و فعل و حرف قسام ثلاثه مرو را
 که خبر و یا طلب مفهوم میگردد و ترا
 پس و قسم جمله دان اسمیه و فعلیه را
 جز و اول مبتدا ثانی خبر شد غالباً
 جز و اول فعل و فاعل جز و ثانی شد و را
 فعل ماضی و مضارع امر باشد دائماً
 پس ضمائر جمله مبتدات و است ظاهراً
 موبها تا نحن بشمر قائله قد قالنا
 پس که را بر شمار می همچنین تا لی لکنا
 گوئی و محصور دانی معرفه این سته را
 الی اللاتی و اللاتی و من کرمی و ما

چون مرکب و کسب و خلاصه
 مثل چوب و غیره
 استقامت و من و غیره
 کلمه و کلام و کلام
 یک و دو و بعضی کلام
 از جمله کلمات و کلمات
 یکسان قائل شده اند
 و تفصیل در مطولات
 ای اند و کلمات
 مقدم باشد چنانکه گوی
 زبیکین اصل بیان
 مقدم مبتدات
 اول چون اصل و اما لام
 شده اند و این تفصیل
 این قسم فعل است اما
 ساکنه در آخر می باشد چون
 حرف تکیه یا که از و اما لام
 باشد و تکیه است و در آن
 کند و یا ای فاعله و یا لام

در این کتب که درین قیاس است و در این کتب که درین قیاس است
 در این کتب که درین قیاس است و در این کتب که درین قیاس است
 در این کتب که درین قیاس است و در این کتب که درین قیاس است

اسے عن خیر و مسرور
 اے میری جان تمہیں اچھے
 اور نیک و خوش و خوش
 امداد یافت و راحت
 جو کہ تمہیں نفع و
 مخصوص نفع و
 استقامت و
 خیر و نفع و
 و اما کو

نیست هرگز جائز استعمال او بهر حال
به تشبیه استعمال او بطنین و در آن

هم درو فعل قسم مجزوف باشد و اما
گاه در معنی مثل مست کاف می افتد

نیست هرگز خارج استعمال و بهر حال
 بهر تشبیه است استعمال و تعین و توان
 بهر تاکید است اندر محو کس کشنده
 هست مخصوص طوایر از بهر و شد خلا
 تا که لغزش نباید با کان التباس
 لازم باشد بهر شقاق و ملک و تحصیل
 استغاثه عاقبت تمهید و معنی و
 نیز در معنی عند و بعد و بی باشد گهی
 فعل و شهبش و عمل و یافت گاهی تقو
 گاه از بهر عجب است استعمال او
 زاده هم میشود گاهی مثالش را بچو
 میشود مفسور یا بهر ظاهر الاستغاث
 و او از بهر قسم مخصوص اسم ظاهر است

هم در فعل قسم مخدوف باشد و اما
 گاه در معنی مثل مست کافی قدا
 که برای غیر تاکید است چون قالوا انکذا
 چون شود بر آن اصل فاصل الی لفظا
 نیز مکفوف از عمل میباشد و الحاق با
 تعدیل و نفع و هم معنی الی
 هست در معنی سخن که بعد قول الی
 که ردیف بین شود گاهی بمعنی علی
 نیز از بهر قسم کمزوری عجب شدیدا
 درند او غیر او و در ری شاعر
 از اجار سلسله پس که یاد این حرف را
 میشود مفتوح با هر مضمی الایا
 در سوال و ذکر فعل اوست مستعمل چو تا

مستطاع هم باشد
که ای غالبان و
سپاهیان

مستقبل را بفرمایید
ما غنی را بفرمایید
خان را بفرمایید
کدامی است

[illegible]

عسکری بود بهر تجاوزه کردن چندی ز پیر

مل شد ز تانی یا نکرد و ز وجد

معنی او امتناع شی بود و وجود غیر
 از پی هر چاره متعلق ضرور آمد ضرور
 یا که تا ویش نشبه فعل راجع می شود
 گر یکی زینها بود مذکور ویش و یوگی
 چند حرف جر بدان مستغنی از متعلقند
 هم لعل آمد و گرس حرف اند در کلام
 گاه حرف جر شود و محذوف پس مجرور او
 شاید از خوانی بخوان و اختار می نوی
 که بجز خویش باقی هست همچون رب که کو
 زانکه هر مدخول و باقی است بر جانشین
 گاه اسمی میشود مجرور از بهر جوار
 لیک میگویی تو تحقیق از قول سخات
 کو قلیل اندر صفت تا در تبا کید آمده

شد لعل حرف جر در یک لغت هر جا
 خواه باشد فعل یا باشد مشابه فعل را
 یا مشیر است آن سو معنی فعل بی خطا
 و در نه از بهرش مقدر کن یکی ازین چارها
 رب حاشا لالت لولا هم خدا دیگر خدا
 سابقا تفصیل هر زائد بیان کردم ترا
 که شود منصوب بعدیش بدست او کیا
 لیک گاه از آن ان حذفش قیاس کنند
 مضمرا آید بعد او و بعد یکی هم بعد او
 نیز در آمدن با جر آمده اصحابا
 هم از اینجا نزد عامه جر از فعل نشد و
 اندرین جر الجوار را آوری سمع ضا
 متع و عطف و جانی لبس مقصود است

معنی او امتناع شی بود و وجود غیر
 از پی هر چاره متعلق ضرور آمد ضرور
 یا که تا ویش نشبه فعل راجع می شود
 گر یکی زینها بود مذکور ویش و یوگی
 چند حرف جر بدان مستغنی از متعلقند
 هم لعل آمد و گرس حرف اند در کلام
 گاه حرف جر شود و محذوف پس مجرور او
 شاید از خوانی بخوان و اختار می نوی
 که بجز خویش باقی هست همچون رب که کو
 زانکه هر مدخول و باقی است بر جانشین
 گاه اسمی میشود مجرور از بهر جوار
 لیک میگویی تو تحقیق از قول سخات
 کو قلیل اندر صفت تا در تبا کید آمده

معنی او امتناع شی بود و وجود غیر
 از پی هر چاره متعلق ضرور آمد ضرور
 یا که تا ویش نشبه فعل راجع می شود
 گر یکی زینها بود مذکور ویش و یوگی
 چند حرف جر بدان مستغنی از متعلقند
 هم لعل آمد و گرس حرف اند در کلام
 گاه حرف جر شود و محذوف پس مجرور او
 شاید از خوانی بخوان و اختار می نوی
 که بجز خویش باقی هست همچون رب که کو
 زانکه هر مدخول و باقی است بر جانشین
 گاه اسمی میشود مجرور از بهر جوار
 لیک میگویی تو تحقیق از قول سخات
 کو قلیل اندر صفت تا در تبا کید آمده

معنی او امتناع شی بود و وجود غیر
 از پی هر چاره متعلق ضرور آمد ضرور
 یا که تا ویش نشبه فعل راجع می شود
 گر یکی زینها بود مذکور ویش و یوگی
 چند حرف جر بدان مستغنی از متعلقند
 هم لعل آمد و گرس حرف اند در کلام
 گاه حرف جر شود و محذوف پس مجرور او
 شاید از خوانی بخوان و اختار می نوی
 که بجز خویش باقی هست همچون رب که کو
 زانکه هر مدخول و باقی است بر جانشین
 گاه اسمی میشود مجرور از بهر جوار
 لیک میگویی تو تحقیق از قول سخات
 کو قلیل اندر صفت تا در تبا کید آمده

معنی او امتناع شی بود و وجود غیر
 از پی هر چاره متعلق ضرور آمد ضرور
 یا که تا ویش نشبه فعل راجع می شود
 گر یکی زینها بود مذکور ویش و یوگی
 چند حرف جر بدان مستغنی از متعلقند
 هم لعل آمد و گرس حرف اند در کلام
 گاه حرف جر شود و محذوف پس مجرور او
 شاید از خوانی بخوان و اختار می نوی
 که بجز خویش باقی هست همچون رب که کو
 زانکه هر مدخول و باقی است بر جانشین
 گاه اسمی میشود مجرور از بهر جوار
 لیک میگویی تو تحقیق از قول سخات
 کو قلیل اندر صفت تا در تبا کید آمده

[illegible]

[illegible]

هـ آنرا تحصیل هیچ می باید ۱۱
و نگه داشت و مضامین و مشایخ
خود را در تمامی کارها و دیدن توفیق الهی
که اعیان شریف و مضامین الهی
سختی آن همه باشد و آن چندی
و چه است به مولی اول باشد
خیال اعلی ایجاب است
چونیکه معظوظات و معظوظ عالم
و ستم می تواند باشد عالم
و همچنین حال آن عالمیایا
و در عالم

<p>من مَعَهُمَا أَوْ يَحْتَمِلُ أَرْمَأَتْنِي بعضی برای انتقام نیز</p> <p>جمله این اسم جازم به شرط آید چو آن</p> <p>پس بدانی من و ما و اشی از اسمهای ای و ن هر دو بداند و بی عقد و ن</p> <p>حیثما و اینا الی بود ظرف المكان</p>	<p>ایکما الی نه اسم جازمه در افعال</p> <p>شد بین بر تو حکم یکبار شرط و جزا</p> <p>بر خلاف باقی از معنی ظرفیت جدا</p> <p>از برای غیر ذی افعال آمد استعمال</p> <p>پس بود ظرف الزمان هما و او ما</p>
<p>ناصیه منکر نوع هشتم چا اسم اولین لفظ عشر باشد مرکب با احد</p>	<p>هست چنانچه باشد آن منکر مرکب همچنین ناسع تسعید بر شهر این حکم را</p>
<p>اگر شمار می شود و ن و ن و ن پس بدانی هشت آن ششاد و ن باشد</p> <p>با احد تا تسع ترکیب عقود آید و بط</p>	<p>نصب اسم مفرد آمد لازم او داما با هم و ن و ن تا تسعون بکذا</p> <p>شد ترکیب عشر تقدیر عطف مرکب یک است تا عشر مرکب کن اول خورا</p>
<p>هر دو جز بر فتح مبنی اند تا تسع عشر هر دو جز بر ن تاست تا تسع عشر بر کو</p> <p>عکس این حکم نوشتی در اول هر جز</p>	<p>اول النجین تا تسع عشر آمد بت هست با تا باز در ثانی بود ثانی بتا</p>

این مصداق بودن
فردی که از این نام برده
فردی که از این نام برده
نام این است که از این نام برده
فردی که از این نام برده
فردی که از این نام برده

این مصداق بودن
فردی که از این نام برده
فردی که از این نام برده
نام این است که از این نام برده
فردی که از این نام برده
فردی که از این نام برده

این مصداق بودن
فردی که از این نام برده
فردی که از این نام برده
نام این است که از این نام برده
فردی که از این نام برده
فردی که از این نام برده

یادگیر از دست و یک قانون تا از ساقها
ای انا حدو مشرق ۱۲

پس عقوق و ثانیه تانیث و تانیک
۱۳

پس عقوق و ثانیه تانیث و تانیک
۱۳

تالایشان کاین دایع ایشان کذا
گاه از غیر العدد باشد کنایت و کذا

باز ثانی که چو استقامت باشد
کلمه کذا هر دو کنایت از عدد باشد و کذا

باز ثانی که چو استقامت باشد
کلمه کذا هر دو کنایت از عدد باشد و کذا

چون نباشد فصل چیزی جز تیسر
مفرد منصوب تیسر و دوم شد و اما
در تیسر شجر اگر خوانی روا باشد روا

کلمه گوی از هر استقامت که خبر
گاه مفرد مست تیسر گوی مجموع نیز
چون برین کلمه میشود داخل یکی از حرف

کلمه گوی از هر استقامت که خبر
گاه مفرد مست تیسر گوی مجموع نیز
چون برین کلمه میشود داخل یکی از حرف

نیست جائز تر در صریح تیسر کذا
لیکن تیسر او داخل شود من غالباً
پس آن در وی لغات چهار دیگر

پس کاین دان بمعنی کم خبر است
نیست بروی جمله داخل و جمود و کذا
هست کاء مثل قاضی کی همچو بیج

پس کاین دان بمعنی کم خبر است
نیست بروی جمله داخل و جمود و کذا
هست کاء مثل قاضی کی همچو بیج

پس گوی چون هم کار کطبی ای فتا

نه بود اسمای افعال کزان شش صید

نه بود اسمای افعال کزان شش صید

دُونَكَ بَلَاءٌ عَلَيْكَ حَتَّى تَلْشَذَ هَا

پس روید باز دافع اسم راهیگان

پس روید باز دافع اسم راهیگان

بانشان است و سعلان یادگیر این حکم

و دُونَكَ ماهر و در معنی ضد پس ماهر و

و دُونَكَ ماهر و در معنی ضد پس ماهر و

ماهره مثل سیاه صیغای شش روا

و دُونَكَ ماهر و در معنی ضد پس ماهر و

و دُونَكَ ماهر و در معنی ضد پس ماهر و

و دُونَكَ ماهر و در معنی ضد پس ماهر و

و دُونَكَ ماهر و در معنی ضد پس ماهر و

و دُونَكَ ماهر و در معنی ضد پس ماهر و

و دُونَكَ ماهر و در معنی ضد پس ماهر و

و دُونَكَ ماهر و در معنی ضد پس ماهر و

و دُونَكَ ماهر و در معنی ضد پس ماهر و

بار بار بزمه بفتح و کسری یا کسری نین
 بهای مذکر
 بزمه در معنی رخ و در معنی الزم علیک
 گاه شود لاشش نمون پس برین تقدیر گاه
 گاه بعد لام الفتنه آمد شود پس حیل
 پس بحرف چر شود ناین جمله متعدی کی
 بعد ازین در معنی اقبل و نیده آمد
 نیز ضم و کسری اسکان او هم گاه گاه
 بیانات ۱۱ بیانات ۱۱
 گاه بزمه های اولی منقلب شد پس بین
 پس بدانی آمده ششان روی قاف
 بشنوی ازین هم اندوگر از اسم فعل
 صند رویف اسکت و در معنی گفتند
 نوع عاشق سیزده فعلند گیشان تا
 کان صار اصبر امسی اضحی ظل با

با کاف با کاف و کسر مخرجه آمدنی خطا
 حیثیل در معنی اقبل بفتح لام و یا
 هست جانگره خوانی جایی فتح اسکان
 با سکون لام حیثیل نیز با اسکان یا
 که ردیف حیثیل حی است تنها که با
 پس معنی بقدر پیماست شد با فتح تا
 گاه حذف و گاهی قلبش بخون آمد و
 قلب با کاف و نون گاهی بود گشت
 با چو سر خان کو بمعنی سرع باشد هر
 کو ردیف آت یا آیت آمده ای یا
 پس ردیف تحب یا فعل آمین و اما
 رافع اسم بدل از صبیخ چون و
 صافقی و کاف و ما انفک و لیکن و کاف و قفا

<p>با کاف و کسر همزه آمدنی خطا چهل در معنی اقبل بفتح لام و یا هست جایگزینی جای فتح اسکان با سکون لام چهل نیز با اسکان یا که رویت چهل حی است تنهائی پس معنی بعد چیمات شد با فتح تا گاه حذف و گسی قلبش خون آمد و قلب با کاف و نون گاهی بود که بچو سرخان کو یعنی سرخ باشد سر کو رویت آت یا آیت آمده ای با پس رویت استحب یا فعل آمین و اما</p>	<p>با بار همزه بفتح و کسری با کسرت نیز بکم در معنی دفع در معنی التزم علیک که شود لاشن تون پس برین تقدیر گاه گاه بعد لام الف آت شود پس چهل پس محرف چشوند این جمله متعدی کی بعد ازین در معنی اقبل رویت آت نیز ضم و کسر تا اسکان او هم گاه گاه همزه های اولی منقلب پس بین پس بدانی آمده شتان رویت فرق بشنوی ازین علم آمد و اگر از اسم فعل عنه رویت اسکت در معنی گفت است</p>
<p>رافع اسمند نصب خبر چون و ما فقی ما کلام ما انقلد لیسر یک شد و این است که در این کتاب و این است که در این کتاب و این است که در این کتاب</p>	<p>نوع عاشر سیزده فعلند کیشان تا کان صار اصبر اصنع و اصنعی ظل با</p>

و اما در باب کمال و کمالات
 این است که در این باب
 و اما در باب کمال و کمالات
 این است که در این باب
 و اما در باب کمال و کمالات
 این است که در این باب

نیز شرطش اعتقاد آمدن برین شش چیز است
 حروف متفصّل و نفی آمدن ششم زبان مبتدا
 اقتران حال و استقبال باشد و اما
 هست تا ویش تکلف فهم کن این نکته را
 جزو مفعول اضافت فی متبعی را
 شرط و حکمش گفته اند اسم فاعل سابقا
 اندران مضمک باشد چش موصوفها
 نیز شرطش اعتقاد آمدن برین شش چیز است
 واجب است ابقا مضمون مضاف
 بر دو قسم مضافه و پیوسته سابقا
 سوئی موش مضاف معنوی شد ثانی
 جزو ثانی اصل و من وجه جنس مطلقا
 پس معنی اللام اضافت آمده و اما

یک چنان مصدر یکم بود نش شرط است
 یک از آن موصوف و موصول و حال
 نیز شرطش در عمل بقول جمهور نحوات
 یک معنی ماضی هم کند گاهی عمل
 اسم فاعل کوست لادم که مفعول مضاف
 میکند چون فعل مجهول هم مفعول عمل
 پس صفت هم میکند از فعل ماضی
 یا بظهر کش تعلق هست با موصوف و
 بعد ازین نشو کند یا بعد خود را بر مضاف
 نیز واجب شد سقوط نون جمع و تنبیه
 اول القسط که باشد مصدر یا موصوف
 معنوی پس سه قسم آمد معنی من اگر
 و بر دو طرف مضاف او هست در معنی

و اما در باب کمال و کمالات
 این است که در این باب
 و اما در باب کمال و کمالات
 این است که در این باب
 و اما در باب کمال و کمالات
 این است که در این باب

و اما در باب کمال و کمالات
 این است که در این باب
 و اما در باب کمال و کمالات
 این است که در این باب
 و اما در باب کمال و کمالات
 این است که در این باب

بسم معنی الیوم
در معنی الیوم
در معنی الیوم
در معنی الیوم

لیک باشد با حق شبهه بود و ظرف مضارع برای تفهیل اقسام	بسم معنی الیوم در معنی الیوم در معنی الیوم در معنی الیوم
در مضارع معنوی از حرف تعریفش خلوص پس بدان اکنون که باشد اسم تمام آنچه	بسم معنی الیوم در معنی الیوم در معنی الیوم در معنی الیوم
تیر نون تنه پس نون جمع و ششوی در یکی زمین اسم تمام بهام و ضعیفی	بسم معنی الیوم در معنی الیوم در معنی الیوم در معنی الیوم
رافع فعل مضارع معنوی باشد بدان	بسم معنی الیوم در معنی الیوم در معنی الیوم در معنی الیوم
آنکه رفع اند مضارع میکند آن معنی نزد بصره و وقوعش اندران جای که اهم	بسم معنی الیوم در معنی الیوم در معنی الیوم در معنی الیوم
لیک بر قول کسانی عاملش لفظی بود عامل اندر بند از عامل لفظی حمله	بسم معنی الیوم در معنی الیوم در معنی الیوم در معنی الیوم
هر دو را عامل بود و لفظی یک قفل	بسم معنی الیوم در معنی الیوم در معنی الیوم در معنی الیوم

تذیل	شم حتی او و اما امر و لکن
------	---------------------------

و آن در معنی الیوم
در معنی الیوم
در معنی الیوم
در معنی الیوم

بسم معنی الیوم
در معنی الیوم
در معنی الیوم
در معنی الیوم

بسم معنی الیوم
در معنی الیوم
در معنی الیوم
در معنی الیوم

Handwritten marginal notes at the top of the page, including the word "مقدمه" (Introduction) on the left and "توضیح" (Explanation) on the right.

تفسیر امیر...
ما برای فی حال و بهر استقبال لا
نیز کو ما خیارین پس هر یکی ازین
بهر تفسیر ماضی جو با قلیت
بهر تفسیر این هر یک ازین
حرف تنبیه کما با الیستار
در مضارع میکنند تفصیل و تکلیف
حذف فعلش باقی می وی گوی باشند
هر سه با تخفیف نون هم از زیادت و
بهر تنگی و گن بس عوض گوشت
هست کما که در معنی خداوان و را
میکنند الحاق با کاف و خوشا قضا
و الصلوة علی النبی و آل خیر الوری

نزد و سکاکی به الی ای بود از هر خط
بهر تفسیر حرف استقامت ان از هر
پس ان بلا و اگر الا و لا بعد از ان
در مضارع بهر تفسیر ضیوع و لا قول
پس هر یک ازین هر یک ازین
حرف استقبال بین و بی و لا
قد در ماضی است باشد بهر تفسیر
بهر تحقیق و وقوع مطلقا باشد بدان
حرف تفسیر می ان حرف زیادت و ان
بهر تفسیر این بین بدان که هر یک ازین
بهر تفسیر این هر یک ازین
کاهین کشیده با سینه وی حال و
در تفسیر این هر یک ازین

Handwritten marginal notes on the right side of the page, continuing the commentary on the main text.

Handwritten marginal notes at the bottom of the page, including the word "مقدمه" (Introduction) on the left and "توضیح" (Explanation) on the right.

این کتاب را در روز جمعه ۱۲۹۰ هجری قمری در شهر تبریز
 در محفل علمای این شهر و در حضور جمعی از بزرگان و
 اعیان این شهر و در روز شنبه ۱۲۹۰ هجری قمری در شهر تبریز
 در محفل علمای این شهر و در حضور جمعی از بزرگان و
 اعیان این شهر و در روز شنبه ۱۲۹۰ هجری قمری در شهر تبریز



بسم الله الرحمن الرحيم
 الفروع الاول

کاندین یک یک است
 رجب ششمین عدل افی عن علی حتی

نوع اول هفت است
 یا و تا و کاف و کام و واو و مند و مند

از برای هشت معنی استعمال با
 هم تصاحبات با قابل تعدیه و ان
 گشت استعمال و مخصوص لفظ است

شرح معنی هر یک از توفیق باری سکیم
 استعانت ناکده الصاق ظرفیت
 تابو و بر قسم از جمله اسماء و صفات

نیز اسم آمد معنی مثل کاف ای پارسا
 زانده عن امر و فیه قول ای سرور

بهترین است کاف و اقتران و زانده
 لام بهر اختصاص و عاقبت علت قسم

فعل لازم با متعلق
 مانند نهیست نهیست ای
 چه نهیست یعنی رفتن از این
 افعال است اگر زود و کم
 و اگر زود و کم و کم
 خواهر بود و اسم ذات دوم
 قسم است یکی اسم ذات دوم
 اسم صفت و اسم علم
 ای صفات

مانند زن و مرد و غفور و غفور
 ای شایسته و شایسته
 استعانت ناکده الصاق ظرفیت
 تابو و بر قسم از جمله اسماء و صفات
 بهترین است کاف و اقتران و زانده
 لام بهر اختصاص و عاقبت علت قسم

سوال
 این کتاب را در روز جمعه ۱۲۹۰ هجری قمری در شهر تبریز
 در محفل علمای این شهر و در حضور جمعی از بزرگان و
 اعیان این شهر و در روز شنبه ۱۲۹۰ هجری قمری در شهر تبریز
 در محفل علمای این شهر و در حضور جمعی از بزرگان و
 اعیان این شهر و در روز شنبه ۱۲۹۰ هجری قمری در شهر تبریز

نوع الثانی والثالث

نصاب اسم اند و رافع و مضی و ماکو

ان بابا کان لیت لیکن لعل

نوع الثانی والثالث

نوع الثانی والثالث

نوع الثانی والثالث

نوع الثانی والثالث

و در دست در دست باری که
 همه را که تا در عدون ای
 که با بیانی الاقران
 میله نفع از انست
 مستحق است
 و در فارسی بوی در
 بهیات زیدای و در
 الیه سینه فاضی از کرم
 و در دست در دست باری که
 همه را که تا در عدون ای
 که با بیانی الاقران
 میله نفع از انست
 مستحق است
 و در فارسی بوی در
 بهیات زیدای و در
 الیه سینه فاضی از کرم

<p>رافع اسند و ناصب و خبر چون و که ما فنی ما دام ما انک لمین باشد و تقفا هر کجا ایی همین حکمت و جمله روا</p>	<p>نوع عاشق سیزده فعلند که انا یا قصه کان صار اصبر اصبر اضحی ظل بات ما برج ما زال ما انفک چنین است</p>
<p>در زمان ماضی اما منقطع یا و اما هم معنی صار مستعمل شود ای بانوا مستقرن مضمون جمله با صبح و با مسما بات ساز و مقترن باللیل اضحی با صبحا لیک ظل و بات ناید تمام هر گز ای قفا تا بآن مدت که اسمش اخبار و یقا بهر استمر اخبار اسمها را لی خطا حکم ما من به الا فعل باشد حکما منحصر و چار فعل این نوع گشت ای</p>	<p>سکان بات بهر نشانیات خبر مرسم را نیز باشد تام در معنی ثبت چون زاید صار بهر انتقال است اجمع و ای کند ظل ساز و مقترن مضمون جمله با صبحا نیز این جمله معنی صار هم باشد و تام سیکنه توفیق تسی و ادم زین جمله و لی ما برج ما زال ما انفک چنین است لیکن هر نفی مضمون جمله باشد فاستمع نوع عاشق چون سیزده فعلند که انا یا قصه ظاهر کرده شده اند</p>
<p>النوع الحادی عشر</p>	<p>النوع الحادی عشر</p>

ای ثابت نشانی که ای کون
نوع عاشق سیزده فعلند که انا یا قصه
کان صار اصبر اصبر اضحی ظل بات
ما برج ما زال ما انفک چنین است
سکان بات بهر نشانیات خبر مرسم را
نیز باشد تام در معنی ثبت چون زاید
صار بهر انتقال است اجمع و ای کند
ظل ساز و مقترن مضمون جمله با صبحا
نیز این جمله معنی صار هم باشد و تام
سیکنه توفیق تسی و ادم زین جمله و لی
ما برج ما زال ما انفک چنین است
لیکن هر نفی مضمون جمله باشد فاستمع
نوع عاشق چون سیزده فعلند که انا یا قصه
ظاهر کرده شده اند



<p>افعال مقاربه فعل چون ناقص است</p> <p>و باشد ال برقر بر بیشک بدان</p> <p>ن کر یا او شک به شروع هم دن</p> <p>ن دازان ثانی عشر هم خصر در چار فصل</p> <p>ای نوع دوازدهم ۱۲</p>	<p>هست آن کاد و کر یا و شک و یگر</p> <p>لیک بر روی اصول ای افعال پیشوا</p> <p>و خبر از روی امیث عسی امیث</p> <p>کان بهین گشت از طبع شریف نکته ز</p> <p>که آن ظاهر شده است از طبع مکرر ۱۲</p>
<p>النوع الثانی عشر</p>	
<p>مع اسمای جنس افعال مدح و ذم بود</p> <p>هم بر مدح عام و میس بر ذم عام</p> <p>در عمل مدح و افعال بود و او را مدام</p> <p>باز تا ثالث عشر شد و بر فعل</p>	<p>چا همچون نعم پیش ساء از که جند</p> <p>هم چون نعم جند اسما چو پس از خوش</p> <p>نیست احتمال او با غیر و او هیچ جا</p> <p>و ان تو افعال قلوب بین جمله افعال</p>
<p>النوع الثالث عشر</p>	
<p>یا نهال یقین شک بود کان بدو اسم</p> <p>خدا شد یا حسب پس علت بازعت</p> <p>موقی را شد علت و جدت و باریت</p>	<p>چون رأید هر یک منصوب سازد هر دو را</p> <p>پس ظننت یا راست چون جدت خطا</p> <p>بهر طرف علت حسب چون ظننت می شود</p>

در موصوف یاد و الحی این باب جزو ^{۳۰} نفی
حق این هر دو شرط ای مبتدی رسیدن
حق تکلیف جمع و تشنیه تائیت بهم
متشبه اسم تام باشد کان تمام
ست تنویر و اضافت ^{۳۱} فون جمع و تشنیه
اسم تام یا تنویر باشد غورطل و تائیا یا اضافت
ست معنی تائیت آنکه اورا سوئی غیر
ال لفظی چو با شتر حسن رسیدن تمام

یا بر استغفار اسم یا سوا عا لری صاف و ک
استغفار است چون اسماعیل علی و غا
شد صفت چون اسم فاعلیک و صغیر
یا یکی از چهار اشیا گرد و دایره صاحب هوا
پیش نموی تمام اسم تمام ای سوا
شد اضافت یا یکی زین چار نایانار و
پس معصومی ادا گوش ای منترا

عوامل معنوی

در فصل مضارع معصوم باشد بدین
 در فصل مضارع بر طریق کوفیان
 بنی او گوش کن بخوبی گفته بضم
 ای بر قول کسی سحری
 بقدر را به از این مضارع اتفاق

همچنین معنی که عامل یقین در مبتدا
خالی از اجازیم و ناصب خود نشاندان است
جایی اسم آورده نشد باشد صحیح و خطا
عالمین لفظی در صورت بود ای مقصد
لیکن تفسیر او آمد و قولی ای پسا

دست حصول
 نیو بسته یا چاد
 بیکل شوش یا حق
 بعض ناقص غلوزم
 داشت اشواراز
 خفت دینها ساس
 میگرد اربعه گوشت
 حین اکلان در
 جنب این چهار
 شطوطه یکدیگر را فروم
 اگر کسی را سینه
 صحنه کالی بدست
 تاش افتد تر صدک
 ۸۹
 چاکس این
 خفاقات اشجار و
 نشانه
 و بر محل در شش
 این را با عقل در بیان
 حکمت کشاید در
 نام یکب جاده
 سخن شناسی
 عب
 اس
 میرا سی

به بر موصوف یا ذوالحال یا بر حرف
 حق این هر دو شرط ای مبتدی یقین
 حق تذکیر جمع و تشبیه تانیث بهم
 متشبه نیز اسم تمام باشد کان تمام
 است تنوین اضافت نون جمع و تشبیه
 اسم تمام یا تنوین باشد نحو ظل و یا یا اضافت
 است معنی تمامش آنکه اورا سومی غیر
 ال لفظی چو باشد حرفش مبدی نشد تمام

عالمی ہر کتاب اس لئے ہے کہ ہر کتاب ہر کتاب ہر کتاب

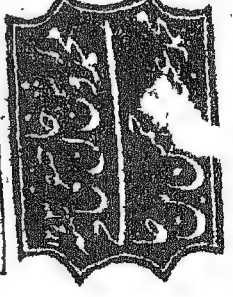
اوتارش تخریب اس زعالم لفظی بود	باشد این قول اصح در یاد گیر
نمایش آسا بود اول مصدر کلام	خواه لفظاً خواه تقدیراً بود
در غیر محرم اندر عامل بود یا مبتدا	یا بود یا یکدگر معمول و عامل
نزد بعضو عامل او ابتدا هم است	یا دگر این هر سه مذمت هم گردان

خاطر

الحمد لله ذي جلال الخوفي الكلام كالمخ في الطعام والصلوة على رسوا
 سيد الانام وعلى آله العظام وصحابه الكرام كه درين هنگام بر كره
 انضمام اين مجموعه رسائل خوبصرف همت كار پردازان حلال مشكلات معاني
 و رافع بهمان بياني و صحيح معجمان ناصب اعلام معارف و عامل اعمال كاشف باهتدائ
 بهيجان محمد عبد الرحمن بن حاجي محمد روشن خان تهذيب يافيه خدمت برادر محترم مصطف
 تقدس ساجد العفوان در مطبع نظامي واقع كانيور اول ربيع الاول ۱۲۹۰
 حليه انطباع پوشيده بطبع خضار طاب و مقبول خواطر اولي الالباب و با

وجه هر دو دستخط متمم بر خاتمه
 براي سند يقيني كه مجموعه از اسطرطوع و دستخط نظامي و دستخط مطبع در آخرش است كرو

در ابتدا باشد است
 بعين و ضمير باشد است
 هر دو مفعول باشد است
 بعين صورت باشد است
 بولاييك افعالا باشد است
 چنانكه مفعول باشد است
 در عرش و در قعر باشد است
 است اي عامل باشد است
 خبر مبتدا باشد است
 است ادوات باشد است
 عامل خبر باشد است
 نه منسوب
 ۹۰
 عامل مبتدا باشد است
 عامل مبتدا باشد است
 عامل مبتدا باشد است



0142

DUE DATE

۲۹۲۳۲۵۰۸

--	--	--	--

